تاریخ سند

معروف به

تاریخ معصومی

تألیف

سید محمد معصوم بکری

به تصحیح

عمر بن محمد داودپوته

با انضمام مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهارس

تاریخ سند

معروف به

تاریخ معصومی

تاریخ سند

معروف به

تاریخ معصومی

تألیف

سیّد محمّد معصوم بکری

به تصحیح

عمر بن محمّد داؤدپوته

به انضمام مقدّمه و حواشی و تعلیقات و فهارس

انتشارات اساطیر

۳۶۷

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بکری، محمدمعصوم، ۹۴۴-۱۰۱۹ ق.
تاریخ سند المعروف به تاریخ معصومی/ تالیف محمدمعصوم بکری؛ به تصحیح عمربن محمد داودپوته به انضمام مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهارس. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
۳۶۹، ص. (انتشارات اساطیر، ۳۶۷)
ISBN 964-331-164-3
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
افست از روی چاپ بمبی، ۱۹۳۸ م.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. سند -- تاریخ -- پس از اسلام -- قرن ۱۱ ق. الف. داودپوته، عمربن محمد، مصحح. ب. عنوان. ج. عنوان: تاریخ معصومی.
۸ ب ۹۸ س / ۳۹۲ DS ۹۵۴/۹۱۸ م۸۲-۱۲۰۱۴

انتشارات اساطیر

تاریخ معصومی
تألیف: محمدمعصوم بکری
تصحیح: عمربن محمد داودپوته
چاپ اول: ۱۳۸۲
لیتوگرافی: طیف نگار
چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
شابک: ۳-۱۶۴-۳۳۱-۹۶۴
حق چاپ محفوظ است.

نشانی: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۲۱۴۷۳ نمابر: ۸۳۰۱۹۸۵

تاریخ سـند

المعروف به

تاریخ معصومی

تالیف

سید محمد معصوم بکری المتوفی سنه ۱۰۱۹ ھ

که در حوالی سنه ۱۰۰۹ نوشته شد و حالا بتاریخ

۱۳۵۷ هجری مطابق ۱۹۳۸ میلادی

بتصحیح اقل العباد

عمر بن محمد داؤدپوته، ایم-ای (بمبئی)، پی ایچ-دی (کمبرج)

مدرس العربیه در دانشکده اسماعیل کالج (بمبئی)

بانضمام مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهارس

و بسعی و اهتمام

بهندارکر اریئنتل انستیتیوت-پونه

بزیور طبع آراسته گردید

مطبعۀ قیمه - بمبئی

(مالکان: شرف‌الدین الکتبی و اولاده)

۱۹۳۸

مندرجات کتاب

		صفحه
۱	مقدمهٔ مصحح	هـ - ز
۲	ترجمهٔ حال مؤلف — تألیفات میر معصوم	ح - کز
۳	نسخ تاریخ معصومی	کح - لب
٤	مقدمهٔ مؤلف	۱ - ۳
٥	جزء اول — در ذکر فتح سند و تعیین نمودن عسکر فیروزی اثر اسلام از دار السلام بغداد در زمان خلافت ولید بن عبد الملك، و وقائع محاربات ایشان با لشکر کفار حق ناشناش، و مدت حکومت گماشتگان خلفاء بنی امیه و بنی عباس	٤ - ۳۱
٦	جزء دوم — در ذکر سلاطین که بعد از حکومت گماشتگان خلفای عباسیه لوای حکومت در دیار سند برافراشته اند	۳۲ - ۷۹
۷	جزء سیوم — در ذکر ایالت حکام ارغونیه و مدت حکومت و وقایع محاربات ایشان	۸۰ - ۲٤۱
۸	جزء چهارم — در ذکر انتقال ولایت سند بحیطهٔ تصرف بندگان درگاه بعد از انقضای حکومت سلطان محمود خان و ذکر احوال حکامی که بایالت بهکر مقرر شده اند	۲٤۲ - ۲۵۷

صفحه

۹ توضیحات و تعلیقات و استدراکات ۲۵۹-۳۱۸

۱۰ فهرست کتب مراجعه ۳۲۰-۳۲۲

۱۱ فهرست اسماء الرجال ۳۲۳-۳۴۱

۱۲ فهرست اسماء الأماکن و القبائل ۳۴۲-۳۵۲

بسمه تعالی

مقدمهٔ مصحح

سرزمین سند از زمان قدیم مولد و مسکن یك عدهٔ علماء و فضلاء بوده که آثار خود را در تأریخ عالم اسلام گذاشته اند، و در جمیع علوم و فنون بهرهٔ وافر داشته، چنانکه از کتب تاریخ و سیر و ادب و حدیث مانند انساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت وغیرهما واضح و لایح است. همچنین شمه‌ای از احوال بزرگان متأخرین که درین خاك زیست نموده و مردم را از فیوضات خویش مستفیض ساخته درکتابها مانند تاریخ معصومی هذا و تحفة الکرام تألیف میر علیشیر قانع تهتوی مندرج است.

میان این دوگروه افاضل فترتی عظیم واقعست تقریباً هفت قرن، که در خلال آن تاریخ سیاسی این دیار مضطرب و ناقص و مبهم مانده است: یعنی بعد از انقراض دولت بنی عباس که منتسبان خود را برای حکومت سند وقتاً فوقتاً میگماشتند یك دورهٔ ملوك الطوائفی آغاز میشود، و مملکت سند یکی بعد دیگری در تحت تصرف غزنویان و غوریان و سایر سلاطین دهلی می آید، و چنان غبار تاریکی آنرا فرامیگیرد که بجز چند اشعهٔ نور چیزی بنظر نمی رسد، حتی هیچ مؤرخ از سلسلهٔ سومرگان وسمتگان که حکام اهلی بودند سوای بعضی أسماء و حقائق که قریب به ظنون و نظیر قصص و حکایات است چیزی محقق نیاورده است، گویا کسی تاریخ این قرنهای تیره ننوشته و یا اگر نوشته از توالیء حکام و اغتشاش عام و بی اعتنائی خاف خام دست خوش روزگار گشته و هیچ نشانی ازان نمانده.

و بسیار جای تاسف است که هیچ کتاب تاریخ قبل از تسخیر سند بر دست عرب بما نرسیده ، باین نتیجه که تأریخ این سرزمین قبل از فتح محمد ابن قاسم در پردهٔ استتار مانده ، الاّ برخی احوال از حکومت رایان و برهمنان که بطور افسانه‌ای در چچنامه مذکور است . و بعد از فتح اسلام است که ما در میدان تاریخی پا میگذاریم ، و آن هم برای صد و پنجاه سال که در اثنای این مدت گماشتگان بنی أمیه و بنی عباس یکی بعد دیگری آمده ملك سند را از جانب خلفاء در تحت تصرف خویش داشته اند . ولیکن متأسفانه أحوال ایالت این نائبان نیز بجز چند اشاراتی که در کتب تأریخ عربی موجود است بطور رضایت بخش یافت نمی شود . درین زمینه دو مؤرخ عربی أعنی البلاذری (المتوفی ۲۷۹=۸۹۲) مؤلف فتوح البلدان والیعقوبی (المتوفی ۲۸٤ =۸۹۷) مؤلف تأریخ الیعقوبی مستثنی هستند . سابق الذکر یك فصل علیحده بر فتح سند درکتاب مستند خود آورده و مؤخر الذکر نیز تقریباً همان بیان باختصار و تغییر قلیلی تقریر کرده . بعلاوهٔ این ، سیاحان و جغرافیه نویسان عرب و متعرب مانند اصطخری و مقدسی و مسعودی اسمای شهرهای قدیم سند را ذکر کرده اند ، اما بواسطهٔ مرور زمان و تداول کتاب صورت اکثری از آنها چنان مسخ شده است که هویّت و استخراج آنها از حد امکان بیرون است .

اولین تاریخ جامع که در فتح بلاد سند در زبان تازی تألیف شده کتابی بود که أباً عن جدٍّ در میراث قاضی اسمعیل بن علی الثقفی قاضیء بکر آمده ، و از روی آن نسخه علی بن حامد بن ابی بکر کوفی در حوالی سنه ٦١٣ ھ (مطابق ۱۲۱٦ م) تألیف خود « منهاج المسالك المعروف به چچنامه » در زبان فارسی ترجمه نمود . ازان جائیکه نسخهٔ اصلیء عربی از بین رفته که باز یافت آن متعذّر است ، چچنامهٔ فارسی أولین تاریخ سند است که بدست ما رسیده ،

و باستثنای بعضی حکایات متعلق بتاریخ سند قبل از فتح عرب و قصهٔ خاتمهٔ محمد بن قاسم که رنگ افسانه‌ای دارد اغلب وقایعی که دران مندرج است مطابقت مشخّص بمحتویات فتوح البلدان دارد . ان شاء الله تعالی این تاریخ پر قیمت در عرض یکسال بنفقهٔ انجمن مخطوطات فارسیهٔ حیدرآباد دکن و بتصحیح این ضعیف بحلیهٔ طبع آراسته خواهد شد .

تقریباً چهار صد سال بعد از تصنیف چچنامه سید محمد معصوم بکّری همین تاریخ خود را بقلم آورد . وقتیکه بنده بدانشگاه کمبریج مشغول تحقیقات علمی بودم یك نسخهٔ دستخطی گرانبها ازین تاریخ بدستم افتاد . از همان وقت عزم بالجزم کردم که بعد از مراجعت بوطن مألوف بطبع و نشر این نسخه خواهم پرداخت ، و لیکن از سبب اشغال و تعویقات دیگر این اراده از قوّه بحیّز فعل نیامد ، تا اواخر سنه ۱۹۳۵ مسیحی که آقای محترم دکتور محمد بذل الرحمن مدیر دانشکده اسمعیل کالج که یکی از اعضای متنفّذین بهندارکر اریئنتل انستیتیوت ، پونه ، هستند هیئت مجریهٔ این موسّسه را تحریض دادند که این نسخهٔ تاریخ معصومی را بنفقهٔ **اوقاف** خود طبع و نشر نماید . هیئت محترمه این پیشنهاد را اجابت کرده تصحیح و مقابله و نگرانی کتابت را بعهدهٔ این ضعیف محوّل فرموده ، و بنده نیز بکمال رضایت و خوشی این کار خطیر را بر دوش گرفتم . اگر در ظنّ فضلا و أدبا ازین مسئولیت بخوبی بر آمده ام فهو المطلوب و الاّ فالعذر عند الکرام مقبول :

همچو موری اندرین خرمن خوشم ٭ که فزون از خویش باری میکشم

ترجمهٔ حال مؤلف

سید نظام الدین محمد معصوم المتخلص بنامی[1] بن سید صفائی[2] الحسینی الترمذی اصلا والبکری مسکناً و مدفناً شب دوشنبه تاریخ هفتم رمضان ۹٤٤

(۱) ترجمه کافی و مبسوط از میر محمد معصوم بدست نمی آید. نظام الدین بخشی (المتوفی ۱۰۰۳ ھ) مؤلف طبقات اکبری که میرمعصوم در صحبت او سالها بوده فقط بیك دو سطر احوال اکتفا مینماید و او را از سادات صفوی می شمارد (جلد دویم، ص ٥۰۰) و بعد ازو عبد القادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ (جلد ۳، صص ۳٦٤ - ۳٦٦) که از دوستان میر معصوم بود بعضی از احوال و اشعار او ذکر کرده. و بعد ازو شیخ فرید بن شیخ معروف بکری صدر سرکار بکر و صاحب «ذخیرة الخوانین» که در حوالی سنه ۱۰٦۰ ھ تالیف شده سخنی از کتبه‌ها و عمارتهای میر معصوم میراند. نسخهٔ خطی ازین کتاب نفیس در کتابخانهٔ خصوصی مولوی عبد الحق مدرس اردو بکلیهٔ عثمانیه موجود است، و دوست گرامم آقا محمد عبد الله چغتائی که در کتبه خوانی مهارت وافی دارند والآن برای تحصیلات بپاریس رفته اند فقرهٔ راجع بمیر معصوم ازان نسخه ونیز چند کتبه که مشار الیه از ناگور بدست آورده وحاکی بحال میر معصوم است به بنده فرستاده رهین منت ساختند. وبالآخره نواب صمصام الدوله شاه نواز خان (المتوفی ۱۱۷۱ ھ) در تألیف ثمین خود «مآثر الأمراء» که در سنه ۱۱۹٤ ھ بر دست پسرش اتمام یافت ترجمهٔ حال میرمعصوم و فرزندش میر بزرگ را قدری به بسط درج کرده است. بلاخمن مترجم «آئین اکبری» (جلد اول، ص ٥۱٤) و دیگران که از میر معصوم صحبت نموده اند براین کتاب معول دارند. شش سال قبل یعنی در سنه ۱۹۳۱ م تاریخ ۲٥ دیسمبر افراد خاندان سادات معصومی در اعزاز سجاده نشینی سید ثابتعلی شاه جشنی در شهر سکهر قدیم منعقد کردند، و وجهای بلد را که ما بین آنها دوست گرامم سید علی محمد راشدی مالك روزنامه هفتگی «ستارهٔ سند» نیز حاضر بود، دعوت شرکت دادند، و دران جلسه بعضی از تحف و سوغاتها که میر معصوم از شاه عباس صفوی پذیرفته بود و دیگر آثارش و سندات و تالیفات مانند تاریخ معصومی و دیوان نامی و مثنوی ناز و نیاز و طب نامی نمایش دادند. رؤیهٔ این یادگاریهای غریبه دوستم را برآن داشت که سوانح حیات میر معصوم را فراهم آرد، چنانچه روز دیگر کتابچه‌ای بنام «حیات معصوم» نوشته در مطبعهٔ خود چاپ نمود. سال گذشته در اواخر ماه ابریل که بنده در سکهر بودم، و متن تاریخ معصومی را با نسخهٔ سادات معصومی که بتوسط دوستم عاریت گرفته بودم تطبیق میکردم، که آن مهربان همه مواد خود را که از شجرهٔ خانوادهٔ معصومی و از سندات و فرامین اکبری که نزد ایشان مودع است جمع کرده بود، بمن ارزانی داشت که آنرا بهر وجهی که خواهم استعمال کنم، وبنده بواسطهٔ این شفقت فوق العاده ازو خیلی متشکر هستم.

(۲) تمام نسب میر معصوم مطابق شجرهٔ خاندانی همین طور است: سید معصوم بن سید صفائی بن سید مرتضی

هجری در بقعهٔ بکّر که الآن باسم سکهر قدیم مشهور است متولد شد، چنانکه ازین ابیات معلوم میشود[۱] :

شد طلوع آن شمس در خانه صفائی از خدا
از بروج نیك در ساعت سعید آن شد عیان
بود آن تاریخ هفتم لیل دوشنبه از صیام
سال نهصد چهل بود از وی زوائد چار دان

آبا و اجداد او از سادات ترمذ بودند، و از دو سه پشت سکونت قندهار اختیار کرده با شرکت بعضی سادات دیگر تولیت مقبرهٔ بابا شیر قلندر[۲]، که

(بقیهٔ حاشیه صفحه ماقبل)

ابن سید علی بن سید امام الدین بن سید محمد بزرگ بن سید علی بن سید محمود بن شیر قلندر بن سید عین الدین بن سید شمس الدین بن سید علاؤ الدین بن سید محمد بن سید بابا حسن ابدال بن سید حسین زنجیرپا بن سید رضا بن سید محمد بن سید احمد بن حضرة هارون ابن امام موسی کاظم (المتوفی ۱۸۳ = ۷۹۹). ظاهرا درین نسب نامه بعضی اسماء خلط شده است و خود میر معصوم برای این اختلاف مسئول است . در ص۳، سطر ٤ - ٥، تاریخ معصومی، خود را از اولاد «سید شیر قلندر بن بابا حسن ابدال السبزواری مولداً والقندهاری موطناً ومدفناً» می شمارد ؛ و در ص۱۳۵، س ٥-۱۰، گوید که سید حسین زنجیرپا خواهر زادهٔ بابا حسن ابدال و فرزند سید عین الدین است ، حالانکه بر وفق نسبنامه بابا حسن خود پسر سید حسین زنجیرپا ست : و باز در ص ۱۳۷ ، س ۱۱، گوید که سید شیر قلندر فرزند سید حسین زنجیرپا ست . و درکتبهٔ اسیرگره (اپی گرافیا، سال ۱۹۲۵ - ۲٦ ، ص ٤) و پیش طاق قندهار (مفتاح التواریخ ، ص ۱٥٦-۱٥۷) میر معصوم اسم خود را باین طور می نویسد : محمد معصوم بکری بن سید صفائی الترمذی المنتسب امًّا الی سید شیر قلندر بن سید حسین زنجیرپا بن بابا حسن ابدال السبزواری اصلا والقندهاری مرقداً . ازین فقره نتیجه میگیریم که میر معصوم از جانب مادر از اولاد بابا حسن ابدال است . و لهذا این نسبنامه ناصحیح است . دیگر دلیل عدم صحت نسب نامه اینست که میر معصوم در تاریخ خود (ص ۱۳٥، س ٤-٥) نسبت به سید حسین زنجیرپا گوید که « بنوزده واسطه بامام ... موسی کاظم نسبت سلسله ایشان درست می‌شود »، حالانکه بر وفق نسب نامه عدد واسطه مابین زنجیرپا و امام موسی کاظم فقط چهار است . لهذا علی العجالة میتوانیم بگوئیم که نسب میر معصوم تا سید مرتضی یعنی جدش متعین است ، و باقی مشکوك فیه تا آنکه شهادت مزید دراین زمینه مهیا شود .

(۱) از شجرهٔ خاندانی .

(۲) مآثر الأمراء ، جلد سیوم ، ص۳۲٦ ؛ و برای ذکر احوال شیر قلندر رجوع کنید بمتن، صص ۱۳۷-۱٤۰ .

یکی از اولیاء الله وقت بوده ، داشتند . پدرش میر سید صفائی به بهکر آمده[(۱)] تحت ظل رعایت سلطان محمود خان (۸۹۸ - ۹۸۲) آنجا متوطن شد و به مرور زمان بسادات کهابروت که قریه ایست در حوالی سیهوان (سیوستان) نسبت نمود[(۲)]. میر معصوم و دو برادرش در بلدهٔ بهکر متولد شدند . و چون سید صفائی بحلیهٔ علم و فضل آراسته بود ، سلطان محمود او را بعد از فوت شاه قطب‌الدین هروی (المتوفی ۹۷۷ ھ) بمنصب شیخ الاسلامی بهکر مقرر نمود ، و بکمال استقلال واحترام زندگی بسر برده «در ذیقعدهٔ سنه ۹۹۱ ھ علم عزیمت بعالم آخرت پرداخت»[(۳)].

از ایّام جوانیء میر معصوم چیزی بدست نداریم ، الّا اینکه صاحب مآثر الأمراء گوید[(٤)] که اکثر اوقات ثمینهٔ خود را در پی شکار صرف می نمود ، و بعد از فوت پدر در خدمت ملّا محمد ساکن کنگری که از توابع بهکر است بتحصیل علوم اشتغال ورزیده بکمال حسیّه آشنا گشت . امّا نمی دانیم که

---

(۱) تاریخ ورودش به بهکر معلوم نیست . ازانجائیکه سلطان محمود در سنه ۹۲٦ ھ بمحافظت قلعه بهکر متعین شد (راجع ص ۱۱٦ ، س ۱٦) و ولادت میر معصوم خود در سنه ۹٤٤ ھ وقوع یافت ، باید دو سه سال قبل ازین وارد بهکر شده باشد . مطابق روایات خاندانی سید صفائی اولاً در زمان اکبر بادشاه از حسن ابدال قافله گرفته بدهلی آمد ، وچون شیخ الاسلام سید جلال الدین (شاید قاضی جلال الدین سندی ، راجع طبقات اکبری ، جلد دویم ، ص ٤٦۰) دران وقت رحلت نموده به سفارش ملا فیضی و ابوالفضل قاضی دربار و مفتی مقرر شد ، و بعد ازان لقب شیخ الاسلام یافت ، اما ازانجائیکه میر معصوم برای مدت دراز در سکهر مانده از اکبر بادشاه رخصت گرفته به سند آمد و بر لب دریای مهران حویلی بنا کرده آنجا سکونت پذیرفت . ولیکن این روایت هیچ اهمیت ندارد و از طرف حقیقت دور است و نیز در تسلسل حوادث تاریخی اشتباه می نماید ، الا اینکه محتمل است که او را بعد از وفات قاضی جلال الدین از بهکر طلب کرده باشند . تاریخ وفات قاضی مذکور متعین نیست .

(۲) ازانجائیکه میر سید کلان که سلطان محمود خان را در اوایل سنه ۹٦٤ از قلع باغات سیوستان باز داشت جد (مادری) میر معصوم است (راجع متن، ص ۲۲۲ ، س ۲۲) میتوان نتیجه گرفت که سید صفائی دختر این بزرگوار را در حلقه ازدواج کشید .

(۳) راجع متن ، ص ۲۳۷ .

(٤) راجع جلد سیوم از همین کتاب ، ص ۳۲٦ .

مأخذش چیست و چطور میتوان اعتبار کرد که یك فاضل مانند میر معصوم تا عمر ٤٧ سالگی از زیور علم معطل بوده باشد[1] . و خیلی جای تعجب است که میر معصوم در تاریخ خود اسم این ملا با علما و فضلای دیگر نبرده و ازو یاد نکرده، و الّا در ذکر احوال قاضی دته سیوستانی[2] گوید که « مسود اوراق نیز اقتباس علوم در حوزهٔ درس ایشان نموده » و چنانچه تحصیلاتِ او اقلاً در علم حدیث تا حدّی ناقص ماند خودش اظهار نموده که بعد از فتح گجرات[3] بملازمت شیخ حمید مشرف شده « مشکوة را من اوله الی آخره مع کتب حدیث پیش ایشان گذرانیده واجازه حاصل نموده »[4] .

ما نمی توانیم بخوبی تعیین کنیم که در کدام سال میر معصوم وطن مألوف خود را ترك گفته بگجرات رفت . بیان مؤلف مآثر الأمراء که بعد از فوت پدر « ناگاه افلاس سنگ تفرقه بجمعیت آباد احوالش انداخت پاپیاده عازم گجرات گردید »[5] خلاف واقع می نماید ، زیراکه در سال ۹۹۸ ھ چون در معیّت خواجه نظام الدین احمد بخشی[6] از گجرات بحضرت اکبر بادشاه بلاهور

(۱) بدایونی گوید (جلد ۳، ص۳٦٦) که میر در طالب علمی خیلی کوشیده و ازانجائیکه میر معصوم بعضی سوادهای میرزا شاه حسن ارغون (المتوفی ۹٦۲ ھ) در کتابخانه قاضی مذکور دیده بود ، میتوان استنباط کرد که بعد از سنه ۹٦۲ یعنی تقریباً بعمر بیست سالگی در خدمت قاضی دته بوده باشد .

(۲) راجع احوال قاضی دته، متن ص ۲۰۰ ، س ۸-۹ .

(۳) فتح گجرات در سنه ۹۸۱-۹۸۲ ھ (=۱۵۷۲-۷۳م) بر دست اکبر بادشاه وقوع یافت ، واخیراً در سنه ۹۹۱ ھ بر دست میرزا عبد الرحیم خانخانان ، و چنان می نماید که میر معصوم بعد ازین فتح اخیر در حوزه درس شیخ حمید داخل شده است .

(٤) راجع متن ، ص ۲۰۳ ، س ۱۱-۱۳ . شیخ حمید بن قاضی عبد الله بن قاضی ابراهیم دریلهٔ محدث ، از اهل صلاح و تقوی بود ، و در علوم عقلی و نقلی مهارت تمام داشته (راجع طبقات اکبری ، جلد دویم ، ص ٤٦٥) . در سنه ۱۰۰۲ ھ چون خان أعظم عزیز کوکه عازم حج شده شیخ حمید نیز برفاقت او بزیارت حرمین شریفین مستعد شد ، و در مکه رحل اقامت انداخته بدرس حدیث پرداخت .

(۵) جلد دویم ، ص ۳۲٦ .

(٦) خواجه نظام الدین احمد بن خواجه مقیم هروی مؤلف طبقات اکبری درسنه ۹۹۱ ھ به بخشیگری گجرات تحت

آمد و بعضی تحف که والده‌اش دران ایام فرستاده بود بنظر بادشاه گذرانید، اکبر بادشاه از روی اشفاق از وی سؤال نمود که «چند سال است که از والده جدا شده اید» و او جواب دید که «قریب به بیست سال باشد»[1] میتوان استنباط کرد که در سنه ۹۷۸ ھ یعنی قدری بعد ازانکه پدرش سید صفائی بمنصب شیخ الاسلامی ارتقا نمود، بگجرات در پی محل ماموریت رفته باشد[2].

صاحب تحفة الکرام (چاپ بمبئی، جلد سیوم، ص ۱۲۷) این معما را حل نموده است زیراکه بقول او «میر معصوم نخست پیش سلطان محمود خان [و] آنگاه بحضور اکبر بادشاه برتبه والا رسیده»[3]. صاحب مآثر رحیمی

(بقیهٔ حاشیه صفحه ماقبل)

اعتماد خان گجراتی مقرر شد و هشت سال درآنجا مانده در جنگها با مظفر مردانگی و شجاعت ظاهر نمود، و در سنه ۹۹۸ باز بحضرت اکبر بادشاه بلاهور در موقع نوروز ملحق شد، و در سنه ۱۰۰۳ وفات یافت. کتابش «طبقات اکبری» که دران وقایع واحوال هندوستان را درج کرده است از شاهکارهای اوست و درمیان کتب تاریخ پایهٔ امتیاز و اعتبار دارد (راجع مآثر الأمراء، جلد اول، صص ٦٦٠-٦٦٣).

(۱) راجع متن، ص ۳۵۱، س ۳-۵.

(۲) بیان مآثر الأمراء که بتوسط هشهری و همدرس خود شیخ اسحاق فاروق بهکری با خواجه نظام الدین ملاقات کرد نیز خلاف حقیقت می نماید، زیراکه میر معصوم تقریباً نه سال قبل از خواجه بحیثیت تعیناتی بگجرات آمده بود و باید که درظرف آن مدت نفوذ کافی حاصل کرده باشد که بدون واسطه بخواجه دو چار بشود. ما از وجود شیخ اسحاق منکر نیستیم، و لیکن اگر صاحب اختیار بودی اسم او را در بیشتر از یکجا در مآثر الأمراء بر می خوردیم.

(۳) عبد القادر بدایونی درین زمینه حکایتی عجیب نقل کرده است: شخصی میرمعصوم را گفت که شما که همواره مشغول درود و نماز و تلاوت هستید و دائماً بحلیه صلاح و تقوی آراسته باید مرشدی بهم رسانیده تلقین و اجازت ازو حاصل نمائید. جواب داد که «بالفعل دو سه مرشد داریم، چه احتیاج بدیگراست. از وطن مألوف بجانب دارالخلافه روانه شدیم. از بس هوا و هوس جوانی که سرمایه آمال و آمانی است سر ما بهزاری و دو هزاری فرود نمی آمد. چون بدربار رسیده چوب یساولان و چوبداران صاحب اهتمام خوردیم و رذالت کشیدیم، و بعد از طول انتظار ما را بمنصب بیستی سرافراز ساختند، همه آن دواعی پرید و قدر و پایه شناخته تن برضا دادیم و سر بتسلیم نهادیم و آسودیم. و همان مثل است که هرچند سعی کردم که چیزی شوم هیچ نشدم. اکنون خود را واگذاشتم تا هرچه شوم شوم: بیت

نیم ملول که کارم نکو نشد بد شد * شود شود نشود گو مشو چه خواهد شد

هر مرشد دیگر که می بود نهایتش همین قدر ارشاد میکرد» (صص ۱۳٤-۱۳۵).

نیز مؤید این مقـال است . در جلد دویم ، ص ۲۲٦ ، گوید که در بیست و هفتم شعبان که مظفر گجراتی از محلی که دیوار قلعه شکسته بود داخل احمد آباد شد « میر معصوم بکری که از سادات رفیع الشان بکر بود و فی الجمله طبع نظم و سلیقـهٔ شعر فهمی داشت ، و در سلك امرای پادشاهی در هنگام فتح بکر منتظم شـــده بود ، دران وقت کومکی گجرات بود ، و زین الدین در دوازده گروهی احمدآباد باعتماد خان پیوستند و خبر آمدن مظفر را بشهر رسانیدند » . از جنبهٔ این دو گواه معتبر ما نمی توانیم از گفتن این خود داری کنیم که روایت مآثر الأمراء قطعاً قابل مدافعه نیست . بلك خیلی ممکن است که میر معصوم در ایّام شیخ الاسلامیٔ پدر خود سید صفـائی تقرّب بدربار سلطان محمود خان حاصل کرده باشد و چون بعد از فوت او (سنه ۹۸۲ ھ) ایالت بهکر به بندگان حضرت اکبر بادشاه تحویل شـــد ، میر معصوم نیز بوصایت پدر درجهٔ معتبری در حضور اکبر بادشاه یافته باشد ، و بعد ازان فرصت مراجعت به بهکر نداشته تقریباً بیست سال در خدمت سرکار اکبر بأماکن مختلفه گذرانده باشد . اول وقتی که اسم او را در طبقات اکبری می یابیم در سـنه ۹۸٤ ھ هست ، چون در تحت سرداری آصف خان با امرای دیگر مانند میرزا محمـــد مقیم و تیمور بدخشی وغیرهم در شکست راجهٔ ایدر شرکت نمود(۱) . اگر فی المثل فرض کنیم که درین سال بگجرات آمده ، محتمل است که دو سال گذشته را در حضور اکبر بادشاه بسر برده باشد و بعد ازان بادشاه او را بطور کومکی بگجرات فرستاده باشد(۲) . بعد ازین اسم او در طبقات

---

(۱) جلد دویم ، ص ۳۳۰ - ۳۳۱ .

(۲) ظن قوی است که درین سال که مطابق سال بیست و دوم الهی است در سلك کومکیان شهاب الدین احمد خان (المتوفی ۹۹۹ ھ) منتظم شده باشـد ، از آنجائیکه مشار الیه در سـال بیست و دوم الهی (= ۹۸٤ ھ) ، بعد ازانکه کارهای گجرات از وزیر خان باختلال آمد ، بحکومت این صوبه فرستاده شد (جلد دویم ، ص ٥٦۹) ، ولیکن صاحب مآثرالامرا در ذکر احوال میر معصوم (جلد سیوم ، ص ۳۲۷) گوید که بعد از آشنائی او با نظام الدین بخشی (که تعیین او ببخشیگری گجرات در سنه ۹۹۱ ھ شد ، راجع

اکبری متواتر دیده می شود[1] و در همه وقایع جنگی تا فتح نهائی گجرات بر دست میرزا عبد الرحیم خانخانان ترددات بهادرانه نموده، که اعاده ذکر آن باعث تطویل خواهد شد.

القصه میر معصوم مدت اقامت خود را در احمدآباد بشغل نظامی و علمی بسر کرده در سنه ۹۹۸ ه بخدمت اکبر بادشاه بلاهور حاضرشده مورد انعامات و نوازشات گردید، و بادشاه از خدمات حسنهٔ او خورسند شده پرگنه دربیله وکاکری و چندوکه در وجه جاگیر او مقرر کرد. و پوستین خاص سرفراز ساخته او را رخصت نمود تا والدهٔ خود را ملاقات کرده باز بملازمت درگاه حاضرشود، و او بتاریخ ١٤ صفر سنه ۹۹۹ به بهکر رسید[2]. و بعد ازان کارهائیکه در مصاحبت میرزا خان خانان یا جداگانه برای استخلاص نصف سند جنوبی از دست میرزا جانی بیگ ترخان نموده در تاریخ معصومی[3] بوضاحت مذکور است. و یمکن که بعد از فتح سند چندی به بهکر مانده یا علی‌الفور در معیت میرزا خانخانان بدربار اکبری رفته باشد، و از آنجا وقتاً فوقتاً به بهکر آمده و از کارهای نظامی و ملازمت فراغت یافته بتعمیر و آبادانی جاگیرخود پرداخته باشد، و بقیهٔ فرصت را در بنای مبانیء فاخره و یادگارهای عالیه که بعضی از آنها تا هنوز موجود است صرف کرده باشد.

غرض که بمرور ایام میر معصوم بواسطهٔ شجاعت و مردانگی و دیگر

(بقیهٔ حاشیه صفحه ماقبل)

طبقات اکبری، جلد دویم، ص ۳۷۰) «بملازمت شهاب الدین احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته به تجویز منصب امتیاز گرفت». بنظرم میرسد که صاحب مآثر الامراء درین امر سرنا از ته زده است.

(۱) جلد دویم، ص ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ٤١٠، ٤١٢.

(۲) راجع متن، ص ۲۵۱.

(۳) ایضاً، ص ۲۵۱-۲۵۷.

خدمات بقرب و اعتبار شاهی امتیاز یافته ، و او را در سال چهلم الهی مطابق ۱۰۰۳ ھ به منصب دو صد و پنجاهی ترفیع دادند[۱]. برای سه سال دیگر (۱۰۰۴-۱۰۰۷) او را در قندهار می بینیم که « بکومك آنجا رفته بود ، و از مردم تعینات آنجا بود »[۲]. درین مدت خوشنویسی ماهر و سنگ تراشان را از بهکر طلبیده بر کتابه ای که بالای پیشطاق بابر بادشاه است کتابه دیگر اضافه نمود و نام همایون بادشاه و اکبر بادشاه بر آن نوشت ، و نیز اسامی جمیع ممالك که دران وقت تحت تصرف بندگان اکبر بادشاه بود درج نمود ، و قریب چهار سال آنجا کار کرده آن کتبه را بانجام رسانید[۳].

در سنه ۱۰۰۸ ھ در ناگور می بوده که آنجا پسرش میر بزرگ با او ملاقی شد[٤]. بعد ازان می نماید که ببارگاه اکبر بادشاه بوده ، و چون اکبر بادشاه در سنه ۱۰۰۸ ھ عزم تسخیر اسیرگره کرد ، او با عسکر شاهی روانه دکن گردید ، و هرجا که بادشاه نزول اجلال میفرمود ، برای یادگاری کتبه‌ها بدست خود نوشته و از کنـده کاران ماهر تراشیده نصب میکرد . کتبات برلات مسجد[٥] و در سادلپور در ریاست دهار[٦] و در کالیادیه[۷] در اثنای نهضت

(۱) گویند بمنصب هزار اکبری رسیده بود ، راجع مآثر الأمراء ، جلد سیوم ، ص ۳۲۷ .

(۲) راجع متن ، ص ۱۳۱ - ۱۳۲ .

(۳) تمام مضمون این کتابه را آقای دانشور پروفسور شیخ عبد القادر سرفراز از روی مفتاح التواریخ (مولفه بیل ، طبع نولکشور ، ۱۸۶۷ م ، ص ۱۵٦-۱۵۷) سواد کرده بمن فرستاده رهین منت ساختند .

(٤) چنانکه ازین کتبه میر بزرگ معلوم میشود که آقا محمد عبدالله چغتائی از ناگور نقل کرده بمن فرستاد :

نامی بکشا چشم بصیرت دریاب * بنیاد زمانه همچو نقشی است بر آب
با تو گویم که حاصل دنیا چیست * بیداری یکزمان و باقی همه خواب

بتاریخ ۱۰۰۸ در خدمت نواب امیر محمد معصوم نامی بزیارت این مزار رسید .

حرره میر بزرگ

(٥) اپی گرافیا اندو ماسلمیکا ، سال ۱۹۰۹ - ۱۰ م ، نمره ٤ ، ص ۱۳ .

(٦) ایضاً ، ص ۱۷ .

(۷) ایضاً ، سال ۱۹۳۳ - ۳٤ م ، نمره ۱ ، ص ۱٤ - ۱۵ . این کتبه را دوست عزیزم دکتور محمد ناظم استنساخ کرده بمن فرستادند .

بطرف دکن در سنه ۱۰۰۸ ھ تشکیل داد. و برای تجلیل ذکر فتح اسیرگره در ۲۲ رجب ۱۰۰۹ و دخول اکبر بادشاه در آن قلعه بتاریخ ۸ شعبان، کتبه بزرگی بر یکی از ارکان سنگی جامع مسجد راست کرد و ماده تاریخ از «بگرفته کوه اسیر» یافت(۱). در حین مراجعت نیز برای تخلید فتح اسیرگره چند کتبه در مواضع مختلفه برپا کرده، مثلاً بر قصر نیل‌کنٹهه در ماندو(۲) و در مهیشور نزدیك اندور(۳) و در فتح پور سیکری بر پهلوی دروازهٔ کلان درگاه حضرت شیخ سلیم چشتی رح(٤) وغیره.

بعد از فتح دکن در سنه ۱۰۱۰ میر معصوم را بحجابت ایران مامور کردند(٥)، و او به فرط فراست و کاردانی مورد الطاف شاه عباس صفوی (۹۸۵-۱۰۳۸ ھ) گردید، و در سنه ۱۰۱۳ ھ از آنجا مراجعت نمود(٦).

---

(۱) اپی گرافیا اندو ماسلمیکا، سال ۱۹۲۵-۲۶ م، نمره ۳، ص ۳.

(۲) ایضاً، سال ۱۹۰۹-۱۰ م، ص ۲۷.

(۳) کشف کردهٔ پروفسور ورما مدرس لسان فارسی در فرگوسن کالج پونه است، ومرحمت فرموده بمن فرستادند.

(٤) این کتبه را نیز جناب حضرة آقای پروفسور عبدالقادر سرفراز از توزك جهانگیری (مطبوعه نولکشور، ص ٥) بنفس نفیس خویش نقل کرده بمن فرستادند.

(٥) بلاخمن در ترجمه آئین اکبری، جلد اول، ص ٥١٤، گوید که اکبر بادشاه میرمعصوم را در سنه ۱۰۱۲ ھ بحجابت ایران فرستاد، اما کتبهٔ ذیل که آقای محمد عبد الله چغتائی در ناگور یافته تاریخ تقرر او بحجابت ایران سنه ۱۰۱۰ ھ میدهد، وما باید که قول میر معصوم را ترجیح دهیم. نص کتبه:

دو جهان در نظر دیده ازان مختصرست * هرکه بربست ازو چشم طمع دیده درست
تا تو بدعهد ره مهر و وفا بربستی * نامی دلشده را روی بدیوار و درست

بعد از فتح دکن حضرت اعلی بنده را بحجابت عراق رخصت فرمود.

العبد محمد معصوم بکری سنه ۱۰۱۰ ھ

ولیکن فی الواقع در سنه ۱۰۱۲ بایران رفت چنانکه از اکبر نامه (جلد ۳، ص ۸۲٥) معلوم می شود.

(٦) چنانکه از این کتبهٔ میر بزرگ به ناگور که نقل آن آقای محمد عبد الله چغتائی بمن فرستادند واضح است: «در حین مراجعت از ایران در ملازمت نواب امیر محمد معصوم نامی باینجا رسید، واین چند بیت از خمسهٔ ایشان که درینولا بانجام رسانیده بودند تحریر نمود در سنه ۱۰۱۳.»

نیز اکبر نامه، ۳: ۸۳٦، در واقعات سال ۱۰۱۳ ھ گوید که «میر معصوم بهکری، که بسفارت ایران نزد شاه عباس رفته بود، آمده بدولت ملازمت رسید و نامهٔ والی ایران و مکتوبی که عمهٔ شاه بحضرة مریم مکانی نگاشته بود از نظر اقدس گذرانید».

پس ازین سال ذکر احوالش معلوم نیست ، الّا اینکه یك کتبه بر « ترپولیه دروازه » به نرینه در ریاست جیپور اعلام میدهد که در سنه ۱۰۱۴ ه آنجا بوده است[۱] .

در همان سال روز چهار شنبه سیزدهم جمادی الآخر (= ۲۷ تشرین اول ۱۶۰۵ م) ولی نعمت او اکبر بادشاه درگذشت[۲] و بعد ازو جهانگیر بادشاه حق خدمات او را شناخته میر معصوم را در سنه ۱۰۱۵ بعنوان امین الملکی به بهکر فرستاد ، و آنجا بعد چهار سال روز جمعه تاریخ ٦ ذوالحجة سنه ۱۰۱۹ بجوار ایزدی پیوست[۳] . مزارش نزد مناره که باسمش مشهور است در بلدهٔ

---

(۱) ایپی گرافیا اندوماسلمیکا ، سال ۱۹۲۳-۲٤ م ، نمره ٦ ، ص ۲۰-۲۱ . نص کتبه اینطور است :

چند بخسپی درین بارگاه　*　خیز که بس دراز است راه

قایله و راقمه محمد معصوم البکری سنه ۱۰۱٤

عقیدهٔ بنده اینست که اگر همه کتبات میر معصوم جمع کرده شود ، تا اندازهٔ بر حیات او روشنائی خواهد انداخت . بحالة هرچه ازآنها دستیاب شد بآن اشاره کردیم .

(۲) « فوت اکبر شه » (۱۰۱٤ ه) تاریخ وفات اکبر بادشاه است .

(۳) صاحب مآثر الأمراء (جلد سیوم ، ص ۳۲۷) گوید که « در سنه (۱۰۱۵) یك هزار و پانزده از بارگاه جنت مکانی بعنوان امین الملکی به بهکر رفته که ودیعت حیات سپرد » . ریو و ایوناف و دیگر مؤلفین که غالباً اقتدا بقول مآثر الأمرا کرده اند سال وفات میر معصوم ۱۰۱۵ میدهند ولیکن کتبه ذیل بر مزار میر معصوم تکذیب آن میکنند :

میر معصوم آن شه برج شرف　*　آفتاب شرع دین فخر زمن

روز جمعه سادس ذوالحج گشت　*　عازم جنت به امر ذوالمنن

سال فوتش از خرد جستم بگفت　*　« بوده نامی صاحب ملك سخن »

و فی الحقیقة مصرع آخرین که تاریخ وفات می دهد در نفس کتبه اینطور است « بود نامی صاحب ملك سخن » و بر وفق این حساب سال وفاتش ۱۰۱٤ ه بر می آید ، اما چون میر معصوم در سنه ۱۰۱۵ زنده و بر منصب امین الملکی فائز بوده میتوان نتیجه گرفت که او بعد ازین سال نیز زنده بوده است . بعلاوه این حرف دال در کلمهٔ بود ساکن است ، لهذا وزن فاعلاتن شکسته می شود . ازین لحاظ ازای آن « بوده » نوشته تاریخ سن وفاتش را ۱۰۱۹ ه قرار داده ام . وخیلی خوشوقت شدم چون دوست عزیزم سید نجیب اشرف ندوی حصه اول اورینٹل کالج میگزین ، شماره ۵۰ ، ماه اگست ۱۹۲۷ م ، برای مطالعه بمن دادند و اندران یافتم که آقای پروفسور محمد شفیع (پروفسور پنجاب یونیورسٹی) در نتیجهٔ بیان کتاب « روز روشن » (ص ٦۸۰) نیز این قراءة را ثبت کرده ، ۱۰۱۹ ه را تاریخ وفات میر معصوم قرار داده اند .

سکهر واقعست ، و بالای آن یك بنای سنگی مرتفع است که گویا خود در ایام زندگی مقدماً ساخته . سن تعمیرش (۱۰۰۲ ه) ازین اشعار استخراج میشود :

امیر سید فاضل محمد معصوم ٭ بروی کوه بنا کرد منزلی به شکوه
عجب خجسته مقامی که خلق میآیند ٭ پی زیارتش از هر طرف گروه گروه
چو از دبیر خرد سال این بنا جستم ٭ قلم گرفت رقم زد «عمارت سر کوه»

میر معصوم شخصی زاهد و متقی بود و همت و سخاوت را بجائی رسانیده بود که تا مردم اجلاف بهکر را نیز سوغات از هندوستان می فرستاد ، و برای اکابر و اصاغر شهر مسانهه و مشاهره و میاومه و فصلانه و جمعگی مقرر نموده بود ، امّا آخرها که بوطن رفت آن حسن سلوك نماند و بنابر وجهی مردم ازو متأذّی گشتند . گویند آبادگار بنوعی بود که تقلید میکرد که در محال جاگیر پاره جنگل برای شکار نگاه دارند[۱] .

پسرش میر بزرگ که برای او «تاریخ سند» را تصنیف نمود در بدایت امر یکی از چوکیداران اکبر بادشاه بود . در ایام بغاوت سلطان خسرو پسر جهانگیر او را مسلح از میان راه گرفته آوردند . کوتوال ظاهر کرد که این هم شریك فتنه است . او انکار کرد . جهانگیر ازوی پرسید ، پس درینوقت سلاح چرا پوشیدی؟ گفت وصیت پدرم هست که شب چوکی با سلاح باشی . چوکی نویس هم گواهی داد که امشب نوبت چوکی او بود . پادشاه از وی عفو کرد و همه اموال واملاك پدرش باو بخشید ، و منصب بخشیگرئ قندهار باو ارزانی داشت . مدتها آنجا بود و زرهای پدر را که درحدود سی یا چهل لك روپیه بود باسراف خرج کرده دماغی بهم رسانید که سر تواضع بکسی فرود نمی آورد ، و با هیچ صاحب صوبهٔ آنجا نمی ساخت . خدم و حشم بسیار داشت و قرار وضع پاکیزه . در نظم و نثر مربوط بود و خوش مینوشت .

(۱) مآثر الأمراء ، جلد سیوم ، ص ۳۲۷ .

در ماندو برکاب جهانگیر پادشاه رسیده تعین دکن گردیده . مدتی درآنجا گذرانید و لیکن چون حاصل جاگیرش کفاف معیشت او نمیکرد ، آن منصب را ترك گفته بوطن خود بهکر باز گشت ، و باملاك و باغات پدر قناعت ورزید ، و در سنه ۱۰٤٤ درگذشت(۱) . اولادش تا هنوز در بلدهٔ سکهر موجود هستند .

تالیفات میر معصوم

میر معصوم طبعی جامع و متفنن داشت . بعلاوه بودن یك سرباز شجاع و بیباك ، او طبیبی ماهر و سیاحی جهاندیده و کتابه نویسی خوشخط و شاعری برجسته و مورخی امین بوده ، و در هر فن آثار خود را بر صفحهٔ هستی گذاشته :

(الف) در زمینهٔ طب دو کتاب نوشته : (۱) طب نامی ، نسخه‌ای ازان نزد سید منور علی معصومی موجود است و مشتمل بر ۱۸۵ صفحه میباشد ؛ (۲) مفردات معصومی ، که بعضی اجزای آن نزد شیخ عبد الرحیم ، مشیر بلدیه رهری ، مشاهده نمودم .

(ب) میر معصوم غالباً جمیع ممالك که در قلمرو اکبر بادشاه بود دیده ، و گویند همیشه یك عده سنگتراشان وخوشنویسان ماهر با خود میداشت ، و خود نیز کتبه نویسی خوشخط بالا دست بود ، چنانکه صاحب ذخیرة الخوانین (ورق ٦٦) گوید : « از ابتدای ابروان و نخشوان و تبریز و اصفهان تا قندهار وکابل و کشمیر و هندوستان و دکن هرجا رسیده از اشعار خود نوشته و بر سنگ کنده یادگاری گذاشت ، چنانچه بر دروازهٔ قلعه اکبر آباد و مسجد جامع فتح پور سیکری وغیره . ذوق عمارت بسیار داشت ، و در اکثر جاها مساجد و سراها و رباطها و پلها و چاهها بنا نهاده ، خصوصاً در شهر

(۱) تمام این احوال باستثنای تغییر اندکی از مآثر الأمراء گرفته شد ، جلد سیوم ، صص ۳۲۸ - ۳۲۹ .

سکهر که وطن اوست. آنرا از عمارات عالی و درختهای بر وغیره زیورها پوشانیده. و درمیان دریای پنجاب (ای مهران یا دریای سند) که در گرد و پیش قلعه بهکر جاریست عمارتی 'ستیا سر' نام بنا نهاده که در روی زمین نیست، و تاریخ آنرا 'گنبد دریایی' (۱۰۰۷) یافته. و گور خانه خود را بالای کوهی که مشرف بر باغات و دریای پنجاب است آنچنان ساخته که کسی در عمل بمثل وی نشان نمی دهد. اولاً مناره .... (که الآن بمناره معصومی مشهوراست) که منارهٔ ماندو و دهلی یك کهست (؟) بودند. یك حصه او از خشت پخته است، اما گویا ریخته اند و درست کرده. مقابر پدر و برادر خود زبر آنها (؟) نمود، و آیات و احادیث که مدلل بر مغفرتست بالای قبر خود در آن گنبد بخط کتبه کنده، و بر تعویذ قبر نود و نه نام باریتعالی نوشته. شصت سال ازین عمارت گذشته، رخنه در وی راه نیافته. اما در عمارت حویلی دست تصرف را کوتاه داشته، تمثیل عمارات سائرالناس کرده. میفرمودند که بر عمر اعتماد نیست. بعد از وفات این بنیاد حویلی مندرس شود. الا بر در خانه خود متصل مسجد بدر[1] باغچه در اراضی بیست (؟) بیگه راست ساخته، گلها و درختهای میوه دار نشانده که تفرجگاه عالم است»[2]. القصه میر معصوم یك بانیء آثار تاریخی وکتبه نویس برجسته بود، وعقیده‌اش این بود که بنای این چنین عمارتها سبب خلود آدمی میشود، چنانچه این بیت او بر آن دلالت میکند:

٭ توان کردن تمام عمر را مصروف آب و گل ٭

٭ که شاید یکدمی صاحبدلی در وی کند منزل ٭

---

(۱) عبارت مختل است ولیکن مقصد واضح.

(۲) دوست گرامم آقا سید علی‌محمد راشدی مدیر اسبوعیه «ستاره سند» مقاله مفصلی بر آثار میر معصوم در بلدهٔ سکهر و رهری و حوالی آن در «بهار نمبر» اسبوعیه مذکوره، سال ۱۹۳٦ م، نشر نموده است، و نیز آقای پروفسور محمد شفیع در مخزن اورینتل کالج، ماه اگست ۱۹۳۷، وصف این آثار کرده است، لهذا درین باب زیادتر صحبت کرده نمی شود.

(ج) میر معصوم شاعری خوشگو بوده و تخلص «نامی» داشته و عبد القادر بدایونی (۳، ص ۳۶۶) گوید که «سلیقه درست در شعر و معما و طبعی بلند و فطرت عالی دارد». صاحب دیوانست. یك نسخهٔ دیوان نامی نزد سید نور علی شاه معصومی موجود است. سید علی محمد راشدی تمامی آنرا بقلم خود نقل کرده، و بنده اشعار ذیل را ازان منتخب کرده ام. و خیلی جای تعجب است که در تمام دیوان قصیده‌ای در مدیح کسی یافت نه شد. ابتدای دیوان باین غزل میشود:

بادا ز ابتدای سخن تا به انتها ٭ صلوات بر روان روان بخش مصطفی
گاهی وعیدش آیت إِنِّیٓ أَنَا الْعَزِیز ٭ گاهی کند بمژدهٔ اِستَبْشِرُوا ندا
زان رو که شد غبار درت باد را نصیب ٭ انّی وجدت قرّة عینی من الصبا
نامی که در هوای تو خواهد سپرد جان ٭ در هردو کون وصل تو میخواهد از خدا

و له در غزل

مگر ز سوزش من ناله نی یافت خبر ٭ که نفس میزندش شعله ز سوراخ جگر
ز آتش غیرت عشاق بترس ای زاهد ٭ برق آهِ سحری می جهد آنجا مگذر
گفتمش عمر منی خوش مگرم گفت خموش عمر هرچند که خوشتر گذرد شیرین تر

و له در غزل

غم میکشد مرا و تو شادان چه گویمت ٭ احوال درد سینهٔ نالان چه گویمت
آن شوخ آشنا کش بیگانه سوز من ٭ آخر نه کافری نه مسلمان چه گویمت
گفتی که مشکلیست مرا، می کشم ترا ٭ کشتی و مشکلت نشد آسان چه گویمت
صبح طرب بیاد تو یا رب دمیده باد ٭ بس غافلی ز شام غریبان چه گویمت

و له در حمد باریتعالی

اول دفتر بنام ایزد دانا ٭ صانع و پروردگار و حیّ و توانا
اکبر اعظم خدای عالم و آدم ٭ صورت خوب آفرید صورت زیبا

از در بخشندگی و بنده نوازی ٭ مرغ هوا را نصیب ماهئ دریا
قسمت خود میخورند منعم و درویش ٭ روزئ خود میخورند پشه و عنقا
حاجت موری ز علم غیب بداند ٭ در بن چاهی بزیر صخرهٔ صمّا
جانور از نطفه میکند و شکر از نی ٭ برگ تر از چوب خشك و چشمه ز خارا
شربت نوش آفرید از مگس نحل ٭ نخل بر آور کند ز دانهٔ خرما
از همگان بی نیاز و با همه مشفق ٭ از همه عالم نهان و بر همه پیدا
پرتو راز سرادقات جلالش ٭ از عظمت ما ورای فکرت دانا
خود نه زبان در دهان عارف مدهوش ٭ حمد و ثنا میکند موی بر اعضا
هر که نداند سپاس نعمت امروز ٭ حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن ٭ با همه کروبیان عالم بالا
نامی از آنجا که فهم اوست سخن گفت ٭ ورنه کمالات فهم کی رسد آنجا

و له در نعت پیغمبر صلعم

توحید کائنات که تهلیل انبیاست ٭ بعد از ادای نام خدا نام مصطفاست
یا معشر الخلائق صلّوا علی النبی ٭ آنکو غبار مرقد او مروه و صفاست
عطرش دماغ جان جهان تازه میکند ٭ کو مشك چین که بوی جبین از خطا نخواست
در گوش هوش اهل محبت رسالتت ٭ از صدق امر فاتّبعونی سخن سراست
گسترده بزم قرب تو در بارگاه قدر ٭ سیر تو بر مدارج معراج کبریاست
من کیستم بمدح تو یا چیست نظم من ٭ جائی که خالقت بصفت صاحب ثناست
کس را ز جن و انس و ملك با وجود فضل ٭ روشن نشد که حد کمال تو تا کجاست
جان پرور است نظم من امّا بنعت تو ٭ یا مصطفی بغیر تو گر دم زنم خطاست
باشد که بشنوم ز بلالت شبی بخواب ٭ کین نامی از غلام غلامان مصطفاست

در آخر عمرش گفته

باد خزان وزید و فرو ریخت نو بهار ٭ عمر عزیز رفت و نکردیم هیچ کار

پیری رسید دور جوانی گذشت هیچ ✡ غفلت نشد کم از دلِ آلودِ روزگار
تاج غرور بر سر و در بر قبای ناز ✡ دامن کشان بجیفهٔ دنیا در افتخار
بار امل بگردن و کار عمل خراب ✡ بیچاره آدمی که گرفتار کار و بار

✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡ ✡

هنگام رفتن است کجایند همرهان ✡ تا بعد زین قرار گزینم نه بر دیار
مرگ برادران همه دیدیم و دوستان ✡ وین نفس شوخ چشم نمی کرد اعتبار
پیران کهنه سال و جوانان ماهرو ✡ بگذاشتند حسرت گیتی بیادگار
بر خیز تا بخاك عزیزان گذر کنیم ✡ زان پیشتر که دیده شود خاك رهگذار
بسیار چون من و تو بیایند و بگذرند ✡ بر خاك دیگران که نه بینند زان غبار
باغ امید سبز شد آخر گلی بچین ✡ مشکن درخت عمر که شاخیست میوه دار

و له در مناجات

روزی بزیر خاك تن ما نهان شود ✡ وانها که کرده ایم یکایك عیان شود
یا رب بفضل خویش ببخشای بنده را ✡ آندم که عازم سفر آنجهان شود
بیچاره آدمی که اگر خود هزار سال ✡ مهلت بیابد از اجل و کامران شود
هم عاقبت چو نوبت رفتن باو رسد ✡ باصدهزار حسرت ازینجا روان شود
در ورطهٔ هلاك فتد کشتیء وجود ✡ تن از عمل بماند و بی بادبان شود
آمد شدِ ملائك در وقت قبض روح ✡ چون بنگریم دیدهٔ ما خونفشان شود
باشد که در کشیدن آن جام خوشگوار ✡ شیرینی شهادت ما در دهان شود
یا رب مدد ببخش که ما را در آنزمان ✡ قول زبان موافق صدق جنان شود
ایمان ما ز غارت شیطان نگاهدار ✡ مرغ از قفس برآید و برآشیان شود

عبد القادر بدایونی در تاریخ خود این ابیات را درج کرده است :

۱ چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرسی
بتو شرح حال گویم بزبان بی زبانی

۲ چون گریهٔ من دید نهان کرد تبسّم
پیداست که گریهٔ من بی اثری نیست

۳ در عشق نشه‌ایست که عشاق خسته را
ذوقیست در فراق که اندر فراق نیست

٤ داد پیغام بقاصد مه من خنده کنان
ظاهر است از سخن او اثر خنده هنوز

و این چند رباعی از نتائج فکر صافیٔ اوست :

تنها با خود در انجمن باید بود ٭ با خویش همیشه در سخن باید بود
هم بلبل و هم گلِ چمن باید بود ٭ دیوانه کار خویشتن باید بود

گه نالم و گه ز ناله خاموش کنم ٭ باشد که ز جائی سخنت گوش کنم
فارغ ز خیال تو نیم یك نفسی ٭ ترسم که دگر نفس فراموش کنم

ای آنکه بر آن رخت نظر می باید ٭ چشم تو ورای چشم سر می باید
خواهی که ز عشوهاش غافل نشوی ٭ در چشم دلت چشم دگر می باید

جویای جمالش ارچه بسیار بود ٭ هر دیده نه لائق رخ یار بود
هر کفر نه اندر خور زنّار بود ٭ هر سر نه سزاوار سرِ دار بود

در مذهب ما بجمله یکسان می باش ٭ در دایرهٔ کفر بایمان می باش
این است طریق عشق جانانه ما ٭ زنّار بگردن و مسلمان می باش

تا کی دل ازین و آن پر از کینه کنی ٭ تا چند بزر سینه چو گنجینه کنی
کار این نبود که تیره سازی دل را ٭ آن کار بود که دل چو آئینه کنی

ز آلایش روزگار اندر گلهٔ ٭ عیب دگران مکن تو هم زان گلهٔ
پرهیز ز آلودگی دامن خویش ٭ نامی دو سه روزی که درین مزبلهٔ
فریاد رحیل از همه کس میشنوی ٭ آوازِ درا پیش و پس میشنوی

کرده همه شبگیر بسر منزل دور ٭ تو خفته بره بانگ جرس میشنوی
یك حصهٔ عمر من بنادانی رفت ٭ یك حصه ازان چنانکه میدانی رفت
یك حصه به بیهوده به بیکار گذشت ٭ یك حصه بافسوس و پشیمانی رفت

نیز پنج مثنوی باسم خمسه در تتبع خمسه یا پنج گنج نظامی بنظم آورده، و از یکی از کتبه ها که آقای چغتائی بمن فرستاده معلوم می شود که آنرا در سنه ۱۰۱۳ ھ بانجام رسانیده. اسم مثنوی که مقابل هفت پیکر نوشته تا الآن کشف نشد؛ اسمای بقیه چهار مثنوی حسب ذیل است:

۱ — معدن الأفکار مطابق مخزن الأسرار
۲ — حسن و ناز[1] مطابق خسرو و شیرین
۳ — اکبر نامه مطابق سکندر نامه
۴ — پری صورت مطابق لیلی و مجنون

خیلی جای تاسف است که این همه مثنوی ها مفقود شده.

(د) میر معصوم را در عهد خود یکی از مؤرخین معتبر می شمردند. صاحب مآثر الأمرا بتاریخدانی او مقرّ است، و در جلد اول، ص ٦٦٣، که از طبقات اکبری تألیف خواجه نظام الدین احمد هروی صحبت میکند گوید که «مثل میر معصوم بهکری وغیره اهل کمال دمساز تألیف آن بوده اند» و در جلد سیوم، ص ۳۲٦-۲۷، گوید: «اتفاقاً دران ایام تألیف طبقات اکبری درمیان بود؛ صحبت میر که در تاریخدانی یگانهٔ روزگار بود درگرفت، چنانچه خواجه هم اشعاری بمصاحبت و همدمی میر دران نسخه نموده». بیشتر شهادت یگانگی او در علوم تاریخ یافت نمی شود، و ما بطور تحقیق نمی توانیم بگوئیم که علوم تاریخ را از کجا تحصیل کرده. علی الأقل تألیف وحیدش اعنی «تاریخ سند»

(۱) تحفة الکرام اینرا یکجا به «حسن و ناز» (جلد سیوم. ص ۲۵) و درجای دیگر (ص ۲۷) به «ناز ونیاز» مسمی کرده.

المعروف به « تاریخ معصومی » درین زمینه بکفائت او گواهی نمیدهد. در تمام نسخهٔ تاریخ فقط سه کتب تاریخ را نام برده: تاریخ مرآة الجنان[(۱)] و تاریخ گزیده[(۲)] و چچنامه[(۳)]، گویا بر هیچ کتب تاریخ عربی و فارسی اعتماد نکرده یا عمداً آن مصادر را در پس پشت گذاشته جمیع مواد تاریخ معصومی را من تلقاء نفسه ایراد کرده است. اگر بدقّت نظر کنیم خواهیم دید که در تمام حقایق تاریخی از همدم خود خواجه نظام الدین احمد هروی بهیچ وجه سبقت نبرده، و هیچ اضافهٔ معتدبه نکرده، حتی در وقایع چشمدیده: مثلا در محاصرهٔ بوهری نزدیك نصرپور نظام الدین بخشی و ملا عبدالباقی نهاوندی مؤلف مآثر رحیمی هر دو اِشعار دارند که چنان تنگی و عسرت در لشکر خانخانان راه یافت که اکبر بادشاه او را دو لك و پنجاه هزار روپیه و یك لك من غله با چند توب بزرگ و توپچی بسیار مصحوب رایسنگ بکومك خانخانان ارسال نمود[(٤)]، این حقیقت را میر معصوم در تاریخ خود اظهار نکرده. و جزء اول تاریخش که مبنای آن بر چچنامه است خیلی مختصر و مملو از أغلاط تاریخی است. مثلا در ایراد وقایع سلسلهٔ براهمه گوید که بعد از چچ پسر کلان او داهر جانشین او شد[(٥)]، و ذکر حکومت چندر برادر چچ که بعد ازو بر تخت نشست از میان برده، و نیز در ترتیب حمله محمد بن قاسم اشتباه کرده. بزعم او محمد بن قاسم اولاً نیرن کوت را محاصره کرده و بعد به دیبل رفته محبوسان اهل اسلام را آزاد ساخته، حالانکه از قرار خود چچنامه و تواریخ عربی مانند فتوح البلدان و تاریخ الیعقوبی محمد بن قاسم اولاً قلعه دیبل را گرفت

---

(۱) راجع متن، ص ٥، س ۱۱.

(۲) راجع متن، ص ٥، س ٤.

(۳) ایضاً، ص ٤، س ۱۳-۱٤؛ ص ٦، س ٤.

(٤) طبقات: جلد دویم، ص ٤۱٤ - ۱٥؛ مآثر رحیمی، جلد دویم، ص ۳٦۲ - ٦۳.

(٥) راجع متن، ص ۱٦، س ۸ - ۹

و بعد ازان بجانب نیرن کوت نهضت فرموده[1]. از طرف دیگر در خصوص قصه فاجع انجام این فاتح نوجوان که از چچنامه اخذ کرده اگر قدری تعمّق و جز رسی بکار میبرد، و صفحات بلاذری یا یعقوبی تصفّح مینمود گاهی بچنین غلط فاحش مرتکب نمی شد. همچنین غالباً تمام صفحات تاریخش بعد از فتح عرب تا نهضت شاه بیگ ارغون و بعد ازان ذکر غرایب سیوی و قندهار ارتباطی بتاریخ سند ندارد، و ذکر احوال سلاطین دهلی که در ضمن این صفحات آورده میتوان از کتب تاریخ سابقین مانند طبقات ناصری و تاریخ مبارکشاهی وطبقات اکبری[2] ببسط و تفصیل معلوم کرد. و شاید سبب این اهمال پیری وکمفرصتی اوست زیراکه تاریخ معصومی را در اواخر عمر که شصت و پنج ساله بود نوشته. و لیکن مع ذالك تاریخ معصومی مزایای دیگر دارد، که الآن بذکر آن می پردازیم.

تاریخ و سبب تالیف و اهمیت تاریخ معصومی

میر معصوم در هیچ جا تاریخ کتابت تألیف خود را واضح ننوشته، ولی در ص ١٢٤، س ١٦-١٧، حینیکه ذکر مرمت قلعه بهکر بر دست شاه کرده، میگوید که «تا این زمان که سنه تسع و الف است همان قلعه موجود است»، ازین قرینه میتوان نتیجه گرفت که تاریخ سند را در حوالی سنه ١٠٠٩ ﻫ نوشته است.

اما سبب تألیف این کتاب مستطاب چنانکه مصنف خود در مقدمه اقرار کرده اینست که آنرا برای فرزند خود میر بزرگ در قید تحریر آورده

(١) صاحب طبقات اکبری و صاحب مآثر رحیمی نیز احوال چچنامه را مختصر کرده اند، اما اختصار ایشان زیاد تر موجه و درست است.

(٢) میر معصوم تمام احوال سلاطین ملتان را بدون اعتراف حرفاً بحرف از طبقات اکبری نقل نموده، معصومی ص ١٤٧ از سطر ٢١ تا ص ١٥٠، س ٨ = طبقات اکبری، جلد سیوم، ص ٥٢١ - ٥٢٤. و نیز در ایراد ذکر سلاطین دهلی برین کتاب اعتماد داشته و اکثر اوقات عبارتش را نقل نموده است.

تا که از مطالعه احوال گذشتگان درس عبرت گرفته باخلاق رضیه متصف و از عادات ردیه محترز شود.

تاریخ معصومی بحیث قدامت بعد از چچنامه اول کتابیست که از تاریخ سند صحبت میکند. تاریخ طاهری و بیگلار نامه و ترخان نامه و تحفة الکرام که بعد ازان تألیف شده همه تابع و عیال آن هستند، و ازان اقتباس میکنند. لاسیما تحفة الکرام که در اغلب جاها عبارت معصومی را حرفاً بحرف نقل میکند وگاهی باختصار اکتفا مینماید. و صاحب مآثر رحیمی وقتیکه ذکر احوال حکام سند میکند تاریخ معصومی را درین خصوص بر طبقات اکبری ترجیح میدهد. جزء آخرین کتاب که بر احوال سلطان محمود خان بکری و فتح سند پائین بر دست خانخانان مشتمل است از حیث اعتبار پایه عالی دارد، زیراکه اکثری وقایع را مصنف برأی العین مشاهده کرده و در آنها شرکت داشته است. و ذکر سلطان محمود خان را سال بسال ثبت نموده که گویا در حضرت وی بحیثیت نامه نگاری بوده، و اِلا اینچنین دقت گیری از مورخ دیگر میسّر نمی شد. گذشته ازینها در آخر احوال میرزا شاه حسین ارغون و میرزا عیسی ترخان و سلطان محمود ترخان ذکر فضلا و علمای آنزمان کرده، و اگر میر معصوم درین سمت توجه نمی نمود اسم و رسم این همه بزرگان کالعدم میشد وکسی از وجود ایشان نشان نمی داد. نیز از لحاظ طرز انشاء و سلاست عبارت وخلو از استعارات بارده و تراکیب مغلقه تاریخ معصومی درمیان تاریخهای دیگر درجهٔ ممتاز دارد. رویهمرفته تاریخ معصومی بواسطهٔ این جمله وجوهات یك منبع تاریخی است که از بی اعتنائی ادبا تا حال طبع ونشر نشده است.

نسخ تاریخ معصومی

نسخ تاریخ معصومی بسیار است و در جاهای مختلف منتشر: چندی در متحف بریطانی موجود است، یکی در ادارهٔ هند در لندن، ویکی در

انجمن همایون آسیائی در کلکته و یکی در مکتبهٔ بانکیپور. بنده برای حصول این دو نسخهٔ مؤخر خیلی کوشش نمودم، اما اولیاء امور این دو مکتبه عاریه ندادند. لهذا نسخه‌ای را که در حوزه ملك بنده است و کهنترین همه می باشد، اساس قرار داده با نسخ دیگر که بآسانی میسر شد مقابل نموده قرآت مختلفه را ثبت نموده ام و در تصحیح و تصویب متن حتی المقدور هیچ دقیقه فرو نگذاشته ام.

۱ — نسخه اساسی د

این نسخه چنانکه گفته شد اصح و قدیمترین همه نسخ است و بر حسب تصادف از دکان هیفر در کمبرج بدست بنده افتاد. این نسخه را مصنف مشهور سندی و صاحب کتاب «بیان العارفین و تنبیه الغافلین» محمد رضا بن عبد الواسع عرف میر دریائی بن داروغه گهر[۱] مرید سید عبد الکریم بلری در سنه ۱۰۴۵ ه یعنی ۲۶ سال بعد از فوت میر معصوم استنساخ نمود، و احتمال قوی است که آنرا برای یك علمدوست هندو بالچند رو نویس کرده، چنانکه از فقرهٔ ذیل بر ورق اول الف استنباط کرده می شود:

> «الله اکبر، این تاریخ را بنده تکرهرداس (؟) در تهته از عزیز الوجود نادر العصر خواجه بالچند بدست آورد. غره شهر جمادی الآخر سنه ۱۰۵۰ ه»

و بعد ازان در سنه ۱۱۴۶ ه بدست کاظم خان[۲] آمده چنانکه از مهر او معلوم میشود. و بعد ازان در سنه ۱۷۶۷ م (= ۱۱۸۱ ه) بتصرف ولیم ایچ کاکس

---

(۱) چنان می نماید که افراد این خانواده در فضل و ادب مشهور بوده اند. از فهرست ریویو، جلد اول، ص ۲۲۱، معلوم میشود که یك محمد حسین ولد علی بن داروغه گهر طبقات اکبری را در سنه ۱۰۴۹ ه استنساخ نموده. صاحب تحفة الکرام در ص ۲۳۸، جلد سیوم، گوید: داروغه گهر از معارف روزگار ترخانیه است. پسرش عبد الواسع ایضاً نامدار زمانه زیسته ازو محمد رضا مخلف گردید.

(۲) کاظم خان ولد شیخ محمد زمان دیوان تهته بود (راجع تحفة الکرام، جلد سیوم، ص ۲۴۰).

(W. H. Coxe) آمـده ، و مشارالیه مطـالعـه آنرا بغره حزیران آغاز نمود و بپانزدهم تموز باتمام رسانیـد ، و بنظر میاید که این نسخه را از نواسـه های ظفر خان خریده . بیست سال بعـد یعنی در سنه ۱۷۸۷ م باز بدست هینری جورج قون (Hen. Geo. Quin) رسیده . پس ازین معلوم نیست که چطور بمکتبۀ آقایان هیفر راه یافته .

این نسخـه مشتمل است بر ۱۹٤ ورق ، و هر ورق ۱۵ سطر دارد ، و در نستعلیق عادی هنـدی نوشـته شده . و عناوین قرمزی و صفحۀ اول مذهّب و جداول مطلا و آبی دارد ، و حجمش $۹\frac{۱}{٤} \times ۵\frac{۳}{٤}$ انچ . و بطور کلی (باستثنای بسیار قلیلی) پ و چ و گ فارسی را مانـنـــد ب و ج و ك عربی مینویسد ، و درکتابت مابین آنهـا هیچ فرق نمی گذارد ، وما در طبع برای دفع التباس همه جا با و جیم و کاف فارسی را پ چ گ می نویسیم بطرز حالیه .

۲ — نســـخه ف

این نسخـه در کتابخانۀ ملا فیروز در کاما اریئنتل انستیتیوت به بمبئی موجود است ، بلقب « تاریخ معصومی فتح سـند » و خطش نستعلیق . اما ازین قرار که کاتبش هندوئی بوده و چندان درك فارسی نداشته بعضی الفاظ را بطور درست استخراج نکرده و بعضی جاها عبارتش مختل است و چندی فراغ دارد ، وکلفنش اینطور است :

« و هـذه الرسالة از روی نسخه برخوردار (؟) اقبـالمند دوله رام پسر(؟) پهلاد داس بناسی ۲۵ شهر شوال ۱۰۸۵ نکدر راجکنات بلده تهته نزدیك دوکان سامن هندو باتمام رسید . تمت تمام شد ، کار من نظام شد » .

و بر ظهر ورق آخرین این فقره را دارد :

« این کتاب فتح نامه سند بدستخط جسونت راء (؟) کهتری لاله

کندی (؟) برای برخوردار ... تحریر یافتـــه . واگر کسی درین کتاب فتح نامـه حجت نماید حجت او برحق نیست . این دو کلمـه برای دستاویز نوشـته شد ، بتاریخ بیست و یکم ماه رمضان مبارك سنه ۱۱۸٤ ﻫ » .

این نسخه غالباً با نسخه د موافقت دارد .

۳ — نســـخه م

این نسخه در مکتبه محمدی متعلق بمسجد جامع بمبئی موجود است بعنوان « تاریخ معصومی در حالات سلاطین سند » . خیلی کهنه و کرمخورده است و بعضی اوراق از میان مفقود شده ، وکافنش نیز پاره شده ، و ازین جهت اسم کاتب و تاریخ استنساخ از بین رفتـه . مهر مالـکش که اسم او نیز محو شده است حامل سنه ۱۱۳۸ هجری است . اوراق اخیره خصوصاً خیلی معیوب است . و ما بین حروف فارسی پ چ گ و حروف عربی ب ج ك فـرق میگذارد ، و لهذا برای تصحیح بعضی اسمای اعلام مفید ثابت شده . خطش نستعلیق و از خط ف قشنگ تر است .

٤ — نســـخه ح

این نسخه در اصل ازآن نواب خدا داد خان مؤلف کتاب « لب تاریخ سند » بوده و بعد در حوزه تصرف دوست گرامم آقا محمد حنیف بن الحاج محمـد صالح صدیقی ، بی . ای ، ایل . بی ، در لارکانه آمده ، و او مرحمت فرموده بمن عاریت داده . غالباً موافقت با نسخهٔ د دارد ، اما پر از اغلاط است ، اگرچـه گاه گاهی قرآآتش بهتر است . و در آخر یك فصل مختصر بابت سومرگان دارد که گویا مـیر معصوم خود الحاق کرده ، وما آنرا در توضیحات و تعلیقات بجای خود ثبت خواهیم کرد . این نسخه در زمان اخیر نوشته شده است و تاریخ کتابت و اسم کاتب ندارد .

۵ — نسـخه س

این نسخه نزد سادات معصومی به بلده سکهر قدیم می باشد و بر ۲۷۰ ورق مشتمل است. ورق ا ب و ورق ۲ الف خیلی باسلیقه تذهیب کرده و جداول سطور زرد و سیاه و آبی دارد. کاغذش جدید و حجمش ۸ × $5\frac{1}{2}$ انچ و هرورق دارای ۱۲ سطر است. متن تاریخ بر ورق ۲۵۸ ختم میشود، و بعد ازان یك تتمه تألیف بیگ محمد بن زنده علی در احوال نوابان مغلیه تا سنه ۱۰۷۸ ه شروع میشود. اسم کاتب و تاریخ اختتام کتابت را ندارد، و چون مصحح فرصت نداشت فقط بتطبیق بعضی الفاظ مشکوك اکتفا نمود.

۶ — نسـخه ر

این نسخه نزد دوست گرامم آقا سید علی محمد راشدی است، که از کتابخانه پیر غلام مصطفی ولد پیر حزب الله شاه حاصل نموده و با نسـخه سادات معصومی مقابل کرده. اسم کاتب حاجی عبید الله ولد حاجی میان محمود گاد است که ساکن شهر صدر بوده و این نسخه را برای خلیفه محمـد احسان ولد خلیفه میان محمد پناه کیهر در غرهٔ ماه محرم سنه ۱۳۲۳ ه مطابق تاریخ ۸ ماه مارچ سنه ۱۹۰۵ م نوشـته، و خلیفه دوست محمد ولد خلیفه خوش محمد تنیه ساکن میروخان در سنه ۱۳۲۴ ه مطابق ۱۹۰۶ م آنرا تصحیح نموده. و این نسخه مشتمل است بر ۲۳۳ صفحه ورق دیوانی.

بعلاوه این نسخ مذکوره ترجمه انگلیسیء تاریخ معصومی از آن کپتان مالت (G. G. Malet) که بدربار میر علی مراد خان والی ریاست خیرپور مأمور مقیم بود، واقتباسات از تاریخ معصومی که ایلیت در «تاریخ هند» جلد اول درج نموده، و ترجمه تاریخ معصومی بزبان سندی تألیف دیوان نندیرام (۱۸۶۱ ع) که الآن معدوم است برای تصویب متن نیز از نظر گذشت.

اکنون باید که تشکرات صمیمانه خود را از احبابی که در اتمام این عمل مباشرة یا غیر مباشرة باعث تشجیع و ترغیب شده اند اظهار کنم ، بالخصوص از آقای دکتور محمد بذل الرحمن مدیر اسمعیل کالج که در نشر این کتاب مستطاب ساعی شدند ؛ و از دوست گرامم آقای محمد عبد الله چغتائی که چهار کتبه میر معصوم را از بلده ناگور کشف نموده ، بمن ارسال داشته مرهون منت ساختند ؛ و نیز از آقایان سید علی محمد راشدی ، و محمد حنیف صدیقی ، و الحاج محمد صدیق میمن ، و علاؤ الدین سمّه ، که مخطوطات خود را بمن عاریت دادند . و در آخر تشکر و امتنان دارم از تلمیذ خود آقای احمد دادرکر ، ایم - ای ، که در ترتیب فهارس رجال و اماکن دستیاری کرده است .

عمر بن محمد داودپوته

باندره، غره رمضان المبارك ۱۳۵٦ ھ

مطابق ۵ نومبر ۱۹۳۷ مسیحی

انتهت المقدمه